

## بم : حادثه طبیعی تحول سیاسی خواهد آفرید ؟

contact@korosherfani.com

کورش عرفانی

آنچه در بم اتفاق افتاد تنها بخشی است از مصیبت بزرگتری است که از 25 سال پیش بر مردم می رود. اما این واقع در خود ویژگیهایی را داشت که نشان می دهد سیر انحطاط کشور ایران وارد یک مرحله کیفی جدید شده است. از این پس روند نابودسازی کشور با سرعت و شتاب بیشتری عمل خواهد کرد. فاجعه بم نشان داد یک واقعه طبیعی که در جنوب کالیفرنیا دو کشته بر جای گذاشت در کشور ما تلفاتی معادل 25 هزار برابر بیشتر دربر خواهد داشت.<sup>1</sup> در این مقاله به بررسی عملکرد حکومت جمهوری اسلامی در جریان چها روز نخست زلزله بم می پردازیم. چها روزی که در آن، سرنوشت هزاران انسان از زندگی به مرگ پیچید. هدف این مقاله اثبات این فرضیه است<sup>2</sup> که عمل کرد رژیم در جریان بم، حکایت گر وجود زمینه های ساختاری برای شکل دادن به آینده ای تلخ و سیاه برای تهران و کل کشور است که توجه تک تک ما ایرانیان را می طلبد.

\* \*

### بم صحنه ی نمایش رژیم مرگ آفرین

زلزله بم در روز جمعه 6 دی 1382 ساعت 5 و 28 دقیقه صبح به وقت ایران اتفاق افتاد. خبر این واقعه، همانند دورانی که اخبار با پیک و چاپار در ایران رد بدل می شد، با ساعتها تاخیر به پایتخت رسید.<sup>3</sup> نخستین واکنش «غریزی» نظام فاقد همیشه بی ثبات جمهوری اسلامی محاسبات ساختاری درون نظامی بود. دولت خاتمی جنایتکار و سایر همدستانش چشم بر مرگ هزارها انسان مظلوم در زیر آوار بستند و حاضر شدند که «امنیت نظام» را با «حرکتیهای شتاب زده» به خطر بیندازند. فقط یکی از این اقدامات کوچک امنیتی به تاخیر انداختن 10 ساعته خبر پخش عمومی وقوع زلزله به طور جدی بود. دولت خاتمی تنها حدود 14 ساعت بعد از بروز زلزله بود که جلسه ای فرمایشی ترتیب داد و برای نخستین بار با هدف پوشش تبلیغاتی اجازه داد که بخش هایی از گفتگوها ی این جلسه توسط خبرنگاران «محرمانه» صدا و سیما ضبط شود.

کشته شدگان بم فقط قربانیان قهر طبیعت نشدند بلکه آنان قربانیان مضاعف جنگ جناحی رژیم نیز بودند. از همان روز اول نبرد جناحی درون نظامی بر پرده های تلویزیون جمهوری اسلامی آغاز شد. از یکسو وزرای کابینه خاتمی تلاش داشتند که نشان دهند در کادر «وظایف و مسئولیتهای» خود به می توانند به آنچه در بم نیاز است پاسخ گویند، جناح راست هم از طریق نیروهای نظامی، انتظامی و شبه نظامی وارد صحنه شد تا بگوید هنمه امور کشور زیر سایه آنهاست. به این خاطر بود که شبکه های صدا و سیما ی جمهوری اسلامی تبدیل به صحنه رقابت شومی شده بود میان «امیر پاسداران» و «سرتیپ ها» و «سرداران» سپاه پاسداران و ارتش و بسیج و نیروهای انتظامی از یکسو و «وزرا»، «معاونان»، «آقای

<sup>1</sup> آخرین پیش بینی ها در روز سه شنبه حکایت از حتمی بودن آمار 50 هزار کشته دارد.

<sup>2</sup> مطالب این مقاله بر اساس برخی از یادداشتهای نویسنده در جریان پی گیری ماجرای زلزله بم از طریق رسانه ها و بخصوص از طریق روش «تجزیه و تحلیل محتوا» ی برنامه های «شبکه خبر» جمهوری اسلامی تهیه شده است.

<sup>3</sup> <http://216.55.151.46/index.asp?ID=11876&Subject=News>

دکتر» ها و «جناب مهندس» هاي وزارتخانه ها، ادارات دولتي و نيز دانشگاهها و موسسات پژوهشي از سوي ديگر.

بعد هم يك دوجين «مسول» و «سخنگو» و «مدیر» از نهادهای مختلف به صحنه ي وسايل ارتباطي هجوم آوردند و درباره «خدمات شایان» «کمیته امداد امام»، «سازمان جوانان هلال احمر» و غيره به طور مشروح توضیح مي دادند.

از آن بالا هم که خامنه اي و خاتمي با بيانيه و حکم و مصاحبه، خبر از ريزش باران رحمت نظام بر سر مردم زلزله زده ي بم مي دادند. در این میان مجلس هم براي اینکه از قافله عقب نيافتند يك «جلسه غير علني غير رسمي» برگزار کرد و يك هئيت 9 نفره را تعيين کرد تا پي گیر رسيدگي به مشکلات مردم شوند.

مجموعه ي مصاحبه هايي که این حضرات با رسانه هاي خودشان و آن هم در قالب يك جنگ و دعواي ارتباطاتي انجام دادند هر «معاند» کله شقي را متقاعد مي ساخت که :

- 1- جمهوري اسلامي مردم دست ترين حکومت جهان است.
- 2- جمهوري اسلامي از درجه ي بالايي از توانايي و امکانات برخوردار است.
- 3- قدرت مديريت نظام نمونه اي در جهان ندارد.
- 4- تمام کارهاي لازم براي آسیب دیدگان زلزله يا انجام شده است يا در حال انجام است.

به همت تجربه ي 25 سال حکومت گري از طريق کثيف ترين نوع عوام فريبي مقامات نظام تلاش کردند این احساس را منتقل کنند که همه چيز تحت کنترل است و همه اقدامات لازم صورت گرفته است.

اما مثل هميشه، در پي اين پرده خوش رنگي که نظام تلاش مي کرد بر ويرانه هاي خونين بم بکشد، واقعيته سياه و تلخ در جريان بود. همزمان که همه ي جانين، متجاوزان، دزدان و دروغگويان کوچک و بزرگ نظام در راديو ها و تلويزيون ها به تحويل دادن توضيحات و آمارهاي دروغين و اقدامات روي کاغذ خود مشغول بودند، هزاران زن و مرد و کودک و پير شهرستان بم و روستاهاي اطراف آن بر روي آوارهاي منازل خود و يا در زير خروارها خاک يا مرده بودند يا آرام آرام از جرحات و کمبود هوا و سرما جان مي سپردند. درست در زماني که «سرداران» و «معاونان» و «مسئولان» جمهوري اسلامي، با چهره هاي کريه شده از دروغ و عوام فريبي خود، در حال بيان کمکهاي رويي خود بودند هزاران انسان زخمي، بدن کوفته، عزيز از دست داده، شوکه شده و در جسم و روح خود مجروح، به حال خود رها شده بودند تا در سرما و بي کسي و بي پناهيشان بميرند و يا شاهد مرگ عزيزان خود باشند. در شب نخست به گفته ي کارشناسان هزاران نفر که زنده در زير آوار در انتظار کمک بودند بر اثر سرماي 9 درجه زير صفر جان سپردند. پيش بيني مي شود که در **روز اول** اقدام به موقع انجام مي شد مي شد جان 5 تا 10 هزار نفر را نجات داد، آنچنان که پس از رسيدن تيم هاي نجات، در **روز دوم** بيش از يك هزار نفر نجات يافتند.

### «مديريت بحران» از نوع رژيم

از همان ساعات اول، جمهوري اسلامي تنها به يك چيز انديشيد و آن هم «مديريت بحران» بود، اما برخلاف همه کشورهای مترقي که این اصطلاح بيانگر تلاش سازماندهي شده براي مقابله با عواقب انساني و بهداشتي فاجعه است، براي رژيم ملاها این دو واژه، سه کلمه ديگر را تداعي مي کردند و بس : «**حفظ امنيت نظام**». به همین خاطر نيز از همان ساعات اول واقعه، نخستين چيزي که به ذهن سران نظام رسيد این بود که انتشار علني و عمومي خبر وقوع زلزله را به طور جدي تا زمان اعلام آماده باش به «لشکر 41 ثارالله کرمان» به تاخير انداختند، پس از آن نيز، قبل از هر چيز، در این فکر بودند که انتشار این خبر چه «پيامدهاي امنيتي» مي تواند در محل، در منطقه و در سطح کشور داشته باشد. به همین دليل نيز در حالیکه در هر ساعت از انجام این محاسبات حضرات، بطور متوسط، 400 نفر جان خود را از دست مي دادند هيچ شتابي براي کمک رساني انجام نمي شد.

اعزام نيروهاي امدادي زماني به طور جدي آغاز شد که در پس از پايان 24 ساعت اول حادثه، پاسدار قابلياف فرمانده نيروي انتظامي کشور نزديک به **7 هزار** نيروي انتظامي در منطقه

مستقر کرده بود. تنها پس از استقرار این نیروهای بود که پایه مهره های اصلی نظام و نیز عمده به سران حوزه های جهلیه به منطقه باز شد، چه در غیر این صورت آنها می دانستند که در تنور خشم مردم خواهند سوخت.

یعنی نیرویی که از يك سو برای سرکوب و خفه کردن طغیانهای اهالی مرگ زده ی بم کافی باشد و از سوی دیگر بتواند ورود سیل آسای نیروهای فعال مردمی را به منطقه کنترل کند. پس از آن نیز نیروهای امدادی تنها با «روش قطره چکانی» به سوی محل ویرانی ها فرستاده می شدند تا مبادا در آنجا «خطرآفرین» شوند. شرایط به قیفی شبیه شده بود که از يك سوی خیل کمک های مادی و انسانی به سوی منطقه سرازیر بود و از سوی دیگر این کمکها باید از لوله تنگ مصالح امنیت رژیم رد می شد تا به دست مردم نیازمند بم برسد.

در اینجا نیز بار دیگر این حرکت خودجوش مردم بود که حکومت را غافلگیر کرد و حتی به وحشت انداخت. نهادهای مسئول دولتی حتی قادر نبودند از مردمی که برای انتقال خون آمده بودند استقبال کنند. پس از آغاز بسیج مردمی در شهرهای مختلف رژیم تلاش کرد با پیامهای مکرر از حضور نیروهای مردمی و حرکت آنها به سوی منطقه زلزله زده جلوگیری کند. از طرفی مردم در صدد برآمدند که کمکها را بطور مستقل به دست زلزله زدگان برسانند که اینجا نیز نیروهای تحت امر پاسدار قالیباف مأموریت یافتند تا با برقراری پستهای ایست و بازرسی مردم را حتی قبل از رسیدن به کرمان بازگردانند. نهادهای دولتی بکار گرفته شدند تا حضور نیروهای مردمی را محدود و جریان کمکهای مردمی را کانالیزه کنند. حرکت فداکارانه ی مردم یگانه اقدام خودجوش و اصلی بود که در این چندروز با نیت پاک و از سر عطوفت و مهر به نفع زلزله زدگان صورت گرفت.

## شکستن دیوار زندان ایران

اما اشکالات مدیریت جنایت آفرین رژیم جمهوری اسلامی به آنچه آمد بسنده نمی کند. دولت «همیشه در حال اصلاح» خاتمی بار دیگر در تله «گشایش گرایي» خود افتاد. با يك نیت سوءاستفاده طلب، خاتمی کاسه گدایی نظام گدا صفت خود را به روی جهان دراز کرد. سیل کمک ها از آمریکا و روسیه گرفته تا سوریه و ترکمنستان راهی یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان، از حیث توان بالقوه، شد. اما اینجا نیز بار دیگر رژیم از هول حلیم به دیگ افتاد. هنگامی که اکیپهای نجات از بیست کشور به ایران رسیدند در محل دیدند که با کشوری روبرویند که به طور عملی چیزی به اسم «**دولت مرکزی**» ندارد و کلماتی مانند «هماهنگی سیستماتیک»، «مدیریت منابع» و «سازمان یافتگی اداری» در آن به مثابه فحش و ناسزا و یا در بهترین حالت، به مثابه شوخی می ماند. اکیپهای اروپایی که می اندیشیدند به محض ورود به فرودگاه کرمان، امکانات لازم برای انتقال آنان به محل لازم، یعنی شهر بم، فراهم است دریافتند که به **پادگان بزرگی** قدم گذاشته اند که مشتکی شبه مسئول و شبه مدیر بیسواد و عقب افتاده تنها و تنها يك کلام بر زبان دارند: «**مصالح امنیتی**». چهره ی رژیم جمهوری اسلامی در ذهن اروپاییان شاید تا این حد تنفرآور نبوده است که حالا، یعنی زمانی که اکیپهای در محل می دانند که میتوانند 180 کیلومتر آن طرفتر، جان هزاران انسان را نجات دهند و دردهای هزاران نفر را تسکین بخشند، اما به خاطر بی لیاقتی، بی شعوری و خصلت جنایت پیشه گی مشتکی نظامی و پاسدار مجبورند بین 24 تا 48 ساعت از وقت خود را در فرودگاه کرمان به ابطال بگذرانند تا «شرایط مناسب» برای «دخالت بی نتیجه شان» فراهم شود.

آنهاشاید نمی دانند این افراد بدلیاس با ریش های تراشیده که به عنوان «مسئول هماهنگی»، «فرمانده» و «تصمیم گیرنده» به آنها معرفی می شوند مشتکی چوپان و سبزی فروش و قصاب و دزد و قاچاقی و روضه خوان سابق هستند که پس از انقلاب، در سایه قتل و جنایت و شکنجه و جاسوسی و چاپلوسی و خودفروشی و وطن فروشی، به مقامهای وزارت و مدیریت و فرماندهی رسیده اند و برای خودشان، انواع و اقسام عناوین و آرم و نشان را بافته و بر دوش و کلاهایشان چسبانده اند و نام «سرتیپ» و «سردار» و «امیر» یا «مهندس» و «دکتر» به خود اعطا کرده اند. اغلب آنها آنچنان تحت تاثیر سابقه ی کاری خود در وزارت اطلاعات و سپاه و شکنجه گاههای نظام هستند که هنوز هم، به عنوان «وزیر» و «معاون وزیر» و غیره، از همان زبان و لحن و واژگان سابق خود استفاده می کنند.

خارجیها این را نمی دانند، اما از خود می پرسم، این همه ایرانی که این واقعیات را می دانند برای پایین کشیدن این نادانان جنایتکار از اریکه ی قدرت و تصمیم گیری چه کرده اندیا می کنند ؟

### عواقب مدیریت ریشوها

در حالیکه سران نظام از همان روز دوم از «ساماندهی» خوب امکانات و خدمات صحبت می کردند، در پایان روز سوم، هنوز هزاران نفر از بی خانمانها حتی چادر و یا پتو نداشتند و برخی از جوانان برای بدست آوردن این امکانات، دست به اسلحه بردند و کمک هایی را که همچنان درمنطقه ی سرگردان و توزیع نشده بود مصادره کردند. تصاویر تلویزیونهای خارجی از غارت کامیونهای حاوی مواد غذایی، پتو و لباس شرم آور بود.

باید دانست که بی لیاقتی رژیم به منطقه ی زلزله زده محدودنمی شد و در این بین، در دو روز نخست، نزدیک به 2000 نفر از مجروحین، به دلیل نبود امکانات کافی، عدم انتقال به موقع و نیز رسیدگی نامناسب، جان خود را از دست دادند. همه ی جهان تصاویر مجروحینی را که بر کف راهروی بیمارستان به حال خود رها شده بودند، دیدند. بیماران و مجروحان را با هواپیماهای عادی مسافری و یا، به سان محموله، با هواپیماها و بالگردهای حمل و نقل نظامی به شهرهای اطراف انتقال می دادند.

اما مهم، آشکار شدن این نکته بود که ساختار واقعی حکومت جمهوری اسلامی در وری ظاهر عرفی خود يك حاکمیت با ساختار نظامی می باشد. از آنجا که یگانه امر مهم برای جمهوری اسلامی نه آینده ی ایران و ایرانی، بلکه آینده ی «نظام مقدس» است بدیهی است که نخستین نهاد و نخستین زمینه ی که برایشان اهمیت دارد نه قدرت دانش وری و تخصصی ایران و نه حتی اقتصادی شکوفا و قوی، بلکه توان نظامی و تسلیحاتی رژیم برای محافظت از خود می باشد. از همین روی دیدیم که از همان ابتدای زمین لرزه بم، تمام اقدامات دولتی به طور عملی در دست نیروهای نظامی رژیم و بطور مشخص در اختیار سپاه پاسداران و بسیج بود. در کنار آنها نیروی انتظامی و ارتش نیز مطرح می شدند. زلزله ی بم به خوبی نشان داد که چیزی به اسم «سیستم امنیت اجتماعی» یا «نهاد امنیت مدنی» در کشور وجود ندارد. کمترین خبری از نیروهای معمول و مامور دراین موارد مانند آتش نشانی، سرویس سوانح، اورژانس و امثال آن پیدا نبود، هرچه بود تیپ ها و لشگرهای نیروهای نظامی سپاه و بسج و ارتش بود. این البته معمول است که در مواردی که ابعاد فاجعه در يك کشور قوی است، دولت از نیروهای نظامی می خواهد که کمک رسانی کنند. اما درمورد ایران، این فرماندهان نیروهای نظامی بودند که تعیین می کردند سایر نهادها چه باید بکنند. این امر شاهدهی است بر اینکه ساختار جمهوری اسلامی يك ساختار با ماهیت نظامی است و در وری نمایندگان و وزرای صحنه پر کن، چهارچوبهای نظام را نیروهای مسلح، امنیتی و اطلاعاتی آن تشکیل می دهند که بطور هرم وار زیر نظر مافیای ولی فقیه عمل می کنند.

### تودهنی جامعه به حکومت

در این روزها جوشش جامعه ی مدنی، به معنای مردم و فعالیتهای غیر دولتی آنها، اوج گرفت. حس همیاری و تعاون که از ارزشهای دیرین فرهنگ اصیل ایرانی است بار دیگر زنده شد و پس از سالها نخوت و سردی و بی اعتمادی مردم ما بار دیگر یکدیگر را یافتند و دست در دست هم نهادند و همتی کردند که بلندایش مقامات رژیم را به وحشت انداخت. جامعه به خود آمد. حس همدردی ایرانیان که تحت رژیم مسخ گرا و ضد تعاون به حداقل رسیده بود ناگهان به فوران آمد. يك خصلت اجتماعی با ارزش تاریخ کشورمان بار دیگر از خواب بیدار شد و این بیداری در وجود سران رژیم وحشت بسیار آفرید. تنها در کمتر از 10 ساعت جمعی از ورزشکاران در ورزشگاه امجدیه موفق شدند با تکیه بر آبروی خود به عنوان شخصیتهای مستقل و مردمی بیش از دهها میلیون تومان جمع آوری کنند. رقمی باور نکردنی که دهان همه مسولان حسابهای گداصفت و دزد طینت نهادهایی مانند حساب کمیته امداد امام و امثال آن را باز نگاه داشت. این است توان مردم ما زمانی که به شخصیتهای پیشگام در يك زمینه اطمینان داشته باشند.

حرکتهای مردمی در این چند روز تو دهنی محکمی بود به مدیریت دزد سالار رژیم جمهوری اسلامی. موج کمکهای خودجوش مردمی رژیم را دور زد و در زیر ابعاد و عظمت خود گم کرد. هرچند که وسایل ارتباطی رژیم تلاش کردند که این حرکتهای مردمی را کانالیزه و «همانگ با نهادهای ذریب» نشان دهند. اما واقعیت این بود که مردم تلاش فراوانی می کردند تا عدم وابستگی و مستقل بودن اقدامات خویش را نشان دهند. در همین راستا بود که از همان روز اول دهها کامیون حاوی امکانات و صدها ماشین حاوی نیروهای داوطلب مردمی عازم منطقه شدند تا به یاری زلزله زدگان بشتابند. در وحشت از این خیل مردمی بود که سردار قالیباف به دستور شورای امنیت ملی نظام، به ریاست محمد خاتمی، دو لشکر نیرو به منطقه اعزام داشت تا در تمام راههای اصلی و فرعی مستقر شوند و اجازه ندهند که نیروهای مردمی به مردم زلزله زده برسند و از پیوند آنان حرکتی زاده شود که نتیجه اش منزوی شدن دولت و احتمال بروز يك تجمع اعتراضی وسیع و گسترده باشد. رژیم از این وحشت داشت که خصلت مردمی فرایند کمک رسانی به زلزله زدگان تبدیل به آغازی برای يك جریات مردمی غیر دولتی و حتی ضد دولتی شود. آنها می هراسیدند که مبادا صحنه در اختیار نیروهای مردمی قرار گیرد و عوامل، نیروها و نمادهای رژیم به حاشیه رانده شود.

در همین راستا جنبشی که در خارج از کشور برای کمک رسانی به مردم زلزله زده بود بسیار پرمعنا و دیدنی بود. مخالفان رژیم در خارج از کشور از طرق مختلف تلاش نمودند تا به وضوح اعلام دارند به دلیل عدم اعتماد به حکومت ایران مایل نیستند کمک هایشان از کانالهای دولتی توزیع و یا مصرف شود.

جوشش مردمی سبب زنده شدن حس تعاون، دوستی و همدردی میان ایرانیان شد. حسی که جمهوری اسلامی سالهای سال با ترویج بی اعتمادی و جاسوس صفتی و خیرچینی و بدبینی تضعیف کرده بود. در سایه این جوشش جدید مردمی که با هم بیگانه شده بودند یکدیگر را باز یافتند، یکدیگر را باز شناختند و دست در دست هم به یاری مردم مظلوم بم این قربانیان مضاعف رژیم رفتند. این جو تعاون و همدلی همان احساس درد مشترکی است که باید در يك ملت بیدار شود تا قادر به انجام کاری دسته جمعی باشد. این نعمت را پاس داریم، تقویت کنیم و تلاش کنیم از آن برای آماده سازی يك حرکت ملی در جت به دست گرفتن سرونشت تاریخی خود بهره ببریم. تفاهم میان توده های مردم زمانی تقویت گرفته است که تضادهای اجباری درون نظام رو به تشدید گذاشته است.

### تضادهای سر هرم قدرت در ایران

جنگ تبلیغاتی روز دوشنبه و در چهارمین روز از گذشت زلزله به اوج رسید. در دو حرکت صرفا نمایشی و عوام فریبانه علی خامنه ای و محمد خاتمی به مسابقه «حضور فعال» در بم پرداختند. خامنه ای که می خواست از قافله عقب نماند با اطلاع از اینکه خاتمی دوشنبه به بم خواهد رفت صبح زود و پس از استقرار صدها مامور «یگان ویژه حفاظت رهبری» خود را بدانجا رساند. دو سه ساعتی تحت اسکورت چند صد نفری خود در مناطق امن بم وقت گذراند يك سخنرانی روضه وار برای 100 نفر آدمی که جمع کرده بودند ایراد کرد و قول داد که همانند طبس و رودبار همچنان ویران، بم را «دوباره خواهد ساخت اما این بار محکم تر». بعد چند تا دستور آبدار برای «برپا کردن يك اردوگاه ده هزار چادری» داد و عازم بارگاه ضحاک و تخت و تاج خود در تهران شد. چند ساعت بعد سید خندان با لبخند همیشگی اش که این بار اصلا به شرایط عم بار و عزادار محیط نمی چسبید وارد چندتا از چادر بازماندگان شد و چون دید که مردم همه چیز از دست داده بم، مانند جوانهای بالای شهر تهران در سال 76 برایش سر و دست تکان نمی دهند و فریاد شادی نمی کشند، ترجیح داد برود با «مسئولان زحمتکش» تشکیل جلسه دهد<sup>4</sup> و یا به دیدار کودکان شیرخوارگاه در کرمان برود. بدینگونه در حالیکه آخرین قربانیان پرشانس، زیر آوارها جان می دادند خامنه ای و خاتمی به ادای «فرائض واجب تبلیغات برای حفظ نظام» پرداختند.

اما طرح اصلی جمهوری اسلامی برای مناطق زلزله زده که برایش ساعت شماری می شد انداختن صدها ماشین مکانیکی به جان شهر بم بود تا آثار «مدیریت جنایت آفرین» زلزله را هر

<sup>4</sup> <http://www.isna.ir/news/NewsContent.asp?id=328668&lang=P>

چه سریعتر جمع آوری کنند. این کار از روز سه شنبه آغاز شد اما بطور وسیع برای چهارشنبه پیش بینی شده بود و به همین خاطر نیز از سه شنبه شب اعلام شد که ورود به شهر بم نیازمند مجوز است.<sup>5</sup> هدف از این کار ساختن يك محوطه بسته است که در آن تصویر برداری و ارتباطات تصویری نیز به کنترل ماموران اطلاعاتی در خواهد آمد و سپس با آوار برداری از طریق ماشین های مکانیکی بخش مهمی از اجساد در زیر هزاران تن خاک و آوار مدفون خواهد شد و جمهوری اسلامی خواهد توانست آماری را که مدنظرش می باشد به عنوان آمار نهایی تلفات زلزله اعلام کند. آماری که به مراتب پایین تر از واقعیت خواهد بود. در این میان نباید فراموش کرد که هنوز هیچ اطلاع رسانی دقیقی درباره ی سرنوشت دهها هزار انسان دیگر که در دهها روستای اطراف بم زندگی می کردند داده نشده است. تعداد کشته ها و مجروحان این روستاها سر به چند هزار می زند. آیا باعث شرم نیست که نخستین نیروهای که عازم این روستاها شدند اکیه های پزشکی فرانسوی بوده اند.

تلاش رژیم از روز سوم، آماده سازی ادامه کار از طریق لودر و بولدوزر بود. به همین خاطر بود که از همان روز اول با بسیج واحدهای مهندسی و مکانیکی تیپ ها و لشگرها از سراسر ایران برای روز دوشنبه به شهر بم رسانده بود تا از روز سه شنبه به جان شهر افتند و با دفن هزاران جسد در میان آوارها نه از تآك نشان ماند و نه از تآك نشان و از این طریق بلکه بتواند آمار کشته شدگان را نیز چند هزار تایی پایین تر نگه دارد.

بدین ترتیب رژیم امیدوار بود که بتواند به یکی از فاجعه آمیزترین وقایع طبیعی کشور هر چه سریعتر و قبل از اینکه ابعاد این فاجعه ابعاد اجتماعی و سیاسی پیدا کند خاتمه دهد. اما مردم چشم باز کردند و دیدند و می بینند که چگونه دولتی که ادعای به خاک و خون کشیدن اسرائیل را در صورت حمله به مراکز اتمی ایران دارد، دولتی که می خواست با گذر از کرپلا به قدس رود، دولتی که به طور متوسط در روز چهار همایش برگزار میکند تا درباره «رشد و پیشرفت کشور» خودنمایی کند، دولتی که داعیه رهبری جهان اسلام دارد، دولتی که مدعی به خاک مالیدن پوزه ی آمریکای جهانخوار است، دولتی که موشکهای شهاب 3 خود راه رخ خاورمیانه و اروپا می کشد، دولتی که ولی فقیه اش چند روز پیش، چشم انداز برنامه «بیست ساله» معرفی می کرد، در ازای يك زلزله، در شهری کوچک که 150 هزار نفر جمعیت دارد، مانند طفل یتیم و بی کس به گریه و زاری در مقابل جهانیان می پردازد و ریس جمهورش در ظرف 4 روز سه بار از جهان می خواهد که برایش نان و پتو و سرنگ و سگ ردیاب بفرستد. این گونه در مقابل چشم جهانیان، این نجات بخش جهان اسلام، این کاندیدای ژاندارمی منطقه، این مدعی صدور انقلاب اسلامی در جهان، به سان ببری کاغذی در هم فرو می ریزد. اینگونه بود که بادریافت پس گردنی از واقعیت های مادی، سربازان «ارتش افتخار آفرینش»، به عنوان باربران ساده هواپیماهای محمولات ارسالی «شیطان بزرگ» را خالی می کنند و اعضای «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» لسکورت کامیونهای آمریکایی را میان کرمان تا بم بر عهده می گیرند تا هر چه سریعتر کمکهای «آمریکای جهانخوار» برای «امت پر افتخار» اسلام ناب محمدی رژیم جمهوری اسلامی بفرستند که مبادا از گرسنگی بمیرد.

و این بزرگترین شارلاتانهای تاریخ معاصر ایران، این گونه به ناگهان در مقابل جهان آبرو می بازند و معلوم می شود که این «کیان اسلام» که دستار سران حاکم، از بانگ صبح تا پاس شب وصف «پیشرفتهای فوق العاده ی» آنرا در بوق رسانه هایشان می کردند، قفس ویرانه ای است که برای بند آوردن اسهال پاسداران دلیر اعزامی اش در منطقه نیاز به داروهای ارسالی ترکمنستان دارد و برای پر کردن شکم آوارگان زمین لرزه، نیاز به مواد غذایی آلمانی و فرانسوی و برای یافتن شهروندان دفن شده در زیر ویرانیهایش، نیاز به سگ اتریشی و ترکیه ای. بدین گونه زلزله بم فرصتی شد تا دنیا به چشم ببیند فلاکت يك ملت را، ویرانی يك مملکت را، فقر يك کشور را و سالوس صفتی يك حکومت را. دنیا این را دید، ما ایرانیان چطور؟

### سوء استفاده ی سیاسی از زلزله

اما اگر این زلزله برای مردم بم آبی نداشت شاید برای رژیم نانی داشته باشد. با پذیرش کمک آمریکا خاتمی می دانست که در یکی از بحرانی ترین شرایط حیات نظام لنگان خود، فرصتی پیدا شده است که از طریق آن می توان مذاکرات پنهان چند سال گذشته میان رژیم ایران و ای

<sup>5</sup> <http://www.sharghnewspaper.com/821010/index.htm>

لات متحده راکه در ماههای اخیر و تحت تاثیر بحران عمیق آمریکا در عراق شدت گرفته بود به صورت علنی درآورد. تیر خاتمی به هدف خورد و سربازان آمریکایی که در ظاهر برای یاری رسانی به زلزله زدگان بم آمده بودند به **امداد رسانی سیاسی** رژیم شتافتند. خرازی اعلام داشت که با گروه اعزامی آمریکا دیدار خواهد کرد. پس از چراغ سبز خاتمی کالین پاول به طنز دبیلماتیک او پاسخ داد. بعد خاتمی با گفتن اینکه چیزی تغییر نکرده است به عشوه پردازی خاص خود پرداخت. در نهایت یک مقام آمریکایی از قول بوش گفت که حاضر است باب مذاکرات را با ایران بگشاید<sup>6</sup> و سرانجام ایران اعلام داشت که این موضوع را بررسی خواهد کرد.<sup>7</sup>

این که این بازی جدید به سرانجامی برسد یا خیر جای صحبت بسیار دارد. آنچه مسلم است آمریکا وضعیت شکننده و ناتوانی عظیم رژیم را دریافته است و می خواهد از این موقعیت رقت آور و فلاکت بار رژیم برای مذاکره و پذیراندن خواستههایش استفاده کند. جمهوری اسلامی نیز بنا به اینکه خطر ریزش ناشی از بحران های موجود و بحرانهای در راه تا چه حد جدی است از این فرصت بهره خواهد برد. آنچه مسلم است این که، با یا بدون این مذاکرات و با یا بدون به نتیجه رسیدن این مذاکرات، رژیم ایران در چنان سراسیمه قرار گرفته است که از این پس، نه فقط وقایع سیاسی، اقتصادی و یا اجتماعی، بلکه حتی سوانح طبیعی نیز پایه هایش را به لرزه درمی آورد. مدیریت غلط کلان کشور در حال از هم پاشاندن شالوده های نظم شکننده ای است که به تدریج نگه داشتن آن، حتی با تانک و مسلسل و سرکوب، ناممکن می نماید. در این میان مردم ما نباید اجازه دهند که رابطه ی با آمریکا و یا سوء استفاده از حس همبستگی مردمی برای داغ کردن تنور سرد انتخابات آینده، باز تبدیل به مفری برای رژیم شوند. باید دلیل رفتن این رژیم را در ذهن خود به عنوان یک ضرورت مبرم مطرح سازیم. واقعه ی بم فرصتی بود تا همه ضعفهای تاریخی این رژیم و ماهیت پست و ضد انسانی آن بیرون بزند. جهانیان و ایرانیان دیدند که ایران تحت جمهوری اسلامی، چگونه کشوری است.

### هتك حرمت مردگان

کشوری که حتی توان دفن محترمانه و امکان به خاک سپاری توام با رعایت حداقل های انسانی را برای اجساد کشته شدگان خود ندارد. در جلوی چشم دوربین های خبرگزاریهای جهان، پیکر هزاران قربانی زلزله در گورهای دسته جمعی به خاک سپارده شد. همانند کشورهای در حال جنگ. همانند آلمان و فرانسه و روسیه به هنگام نبردهای خونین جنگ جهانی دوم. در پتو و ملافه و چادرهای خونین، با بویی که از جسدهای مانده فضایی شهر را پوشانده بود و در زیر بینی هر مشاهده گری یاد آوری می کرد که این دولت آیت الله ها آنقدر بی لیاقت و بی مسئولیت است که نه فقط قابلیت سیر کردن شکم زندگان را ندارد بلکه از تدفین به موقع اجساد قربانیان بی لیاقتی های خود نیز عاجز است.

وصف تحقیری که در این چند روز بر ایران و ایرانی رفت طولانی است. تحقیری که به اندازه سر سوزنی برای سران رژیم درآورد نیست، چه این رژیم، نه ایرانی است و نه شرافت انسانی در وجودش جاریست.

حقارتهایی از این دست هیچ ملت غیرتمندی را به حال خود نمی گذارد. هیچ ملتی چنین توهینی را، چنین ستمی را و ادامه ی چنین روندی را پذیرا نمی شود. و وای بر مردم ایران، در داخل و در خارج، اگر پس از چنین تحقیری باز بی تفاوت بنشینند و رژیم کنونی را تحمل کنند. آیا این قابل قبول است که 60 میلیون نفر مردم، اسیر و برده ی مسخ شده ی چند صد یا چند هزار حیوان صفت انسان نمای ضد ایرانی و ضد بشر باشند؟

آیا حداقل غیرت نباید ما را به خود آورد تا، نه به خاطر آرمانهای سیاسی مان، که برای دفاع از شرف انسانی و یا برای حرمت ملی مان به این وضع خاتمه دهیم؟

امید من آن است که **این فاجعه طبیعی یک واقعه سیاسی بیافریند**، که لرزش زمین در بم مردم خفته ی ما را در سراسر ایران بیدار کند، نباید بگذاریم آنچه بر مردم بم رفت بی پاسخ بماند. هم بخاطر عدم اقدامات پیشگیرانه و هم به خاطر عدم انجام کارهای لازم برای

<sup>6</sup> [http://www.radiofarda.com/realaudio/today/20031230\\_1930\\_0800\\_0818.ram](http://www.radiofarda.com/realaudio/today/20031230_1930_0800_0818.ram)

<sup>7</sup> <http://www.sharghnewspaper.com/821010/gover.htm>

نجات جان قربانیان، رژیم جمهوری اسلامی در تمامیت خود در این فاجعه انسانی مقصر است و باید به عنوان رژیم مرتکب «جنایت علیه بشریت»، به محاکمه در دادگاه مردم ایران کشیده شود.

از همه ایرانیان دعوت می‌کنم از شوک زلزله ب‌م استفاده کنند و به خود آیند، ببینند چه آینده ای در انتظار ایران، این کهن ترین سرزمین تمدن بشری نهفته است. کشوری که در طول بیش از 8 هزار سال تاریخ پر تلاطم خود دوام آورده و حمله هون ها، مغولان، تازیان و ... را از سر گذرانده است، اینک دچار چنان دشمنی شده است که از درون و با استفاده از همه ی ابزارهای قابل تصور، در صد محو آن از نقشه ی تاریخ و جغرافیای جهان است. این دشمن، نظام جمهوری اسلامی در تمامیت خود می باشد. این دشمنان ایرانی نما، پیمانہ ای، رفسنجانی، خاتمی، یزدی، جنتی، مصباح، عسگر اولادی، حسن حبیبی، قالیباف، رضایی، شمشانی، کروبی و دست آموزان اصلاح طلب آنها به جان مردم ایران، به جان منابع طبیعی و انسانی ایران و آثار تاریخی ایران افتاده اند :

14 میلیون ایرانی را مبتلا به بیماریهای روانی ساخته اند،

7 میلیون نفر را به مشکل اعتیاد آلوده کرده اند،

2 میلیون زن ایرانی را بی خانمان و بی سرپرست کرده اند،

600 هزار زن را به تن فروشی وادار ساخته اند،

1 میلیون 400 هزار کودک خیابانی تحویل جامعه داده اند،

تالاب انزلی را به نحو غیر قابل ترمیمی نابود کرده اند،

روزانه دهها هکتار از مراتع سبز ایران را به صحرائ خشک تبدیل می کنند،

دریای مازندران را آلوده ترین دریای جهان ساخته اند،

مناطق از سیستان و بلوچستان را نابود و برای همیشه از سکنه خالی ساختند

سالانه نزدیک به یکصد هزار قطعه عتیقه جات تاریخی را به خارج از کشور قاچاق می کنند،

ایران را به نخستین مصرف کننده ی تریاک در جهان و نخستین مصرف کننده ی هروئین در خاورمیانه تبدیل ساختند،

تجارت برده ی جنسی و صدور دختران 13 تا 16 ساله را به کشورهای عربی به یک حرفه رسمی تبدیل ساختند،

بیش از 14 میلیون ایرانی را زیر خط مطلق فقر نگه داشته اند،

میلیونها ایرانی را در بیغوله ها به حاشیه نشینی کشاندند،

بیش از 550 میلیارد دلار از درآمدهای نفتی ایران را که می شد با آن بهترین کشورها را بنا نهاد به جیب زدند،

دریک جنگ ضد میهنی 1 میلیون ایرانی را کشتند و 600 هزار معلول به بار آوردند،

سهم ایران را در دریای مازندران از 50 درصد به کمتر از 11 درصد رساندند،

سهم گاز و نفت میادین مشترک رادر اختیار قطر و کویت قرار دادند،

بالاترین آمار خودکشی زنان را در جهان به ایران اختصاص دادند،

ایران رادر زمینه تصادفات جاده ها به مرگبار ترین کشور دنیا تبدیل کردند،

درآمد سرانه ی ایرانیان را به نسبت سال 1356 به میزان 12 برابر کاهش دادند،

ارزش ریال را در مقابل دلار از 7 تومان به هشتصد تومان رساندند،

زمینه از دست دادن مالکیت سه جزیره ایرانی را فراهم کردند،

و در یک کلام،

بزرگترین غارت تاریخی را سازمان دادند و آن میزان از ثروتهای ملت ایران را که باید در یک قرن آینده مورد مصرف قرار می گرفت، در کمی بیش از دو دهه، راهی جیبهای گشاد خود و اربابان خارجی خویش از جمله لندن و اروپا و شرکتهای مورد سفارش باندهای فراماسونری جهان کردند.

آری این تنها بخشی از بیلان آشکار رژیم است و باید منتظر بخش نهان آن بود. اما شاهکار واقعی عمل کرد رژیم جمهور اسلامی چیز دیگری است.

## تهران: فاجعه واقعي در راهست

در کنار استخراج گاز و نفت و طلا و مس و اورانیوم، رژیم اسلامی، این دشمن قسم خورده ی ایران و ایرانی، تدارك قتل عام چند میلیون ایرانی دیگر را در جریان چیزی به اسم «زلزله تهران» می بیند. زلزله ای که به گفته کارشناسان در راهست و بحث فرا رسیدن آن بحث زمان است. عده ای از حالا از زلزله تهران به نام «بزرگترین فاجعه تاریخ بشری» نام می برند. پیش بینی ها بین 3 تا 5 میلیون کشته و مجروح را تخمین می زنند. فاجعه ای که برای درك ابعاد آن و میزان قربانیانی که خواهد گرفت باید با بم مقایسه شود. تهران 12 میلیون نفري و بم 150 هزار نفري. محاسبه کنید.

این فاجعه نقطه ی اوج قله نابودسازی ایران توسط رژیم آخوندهاست. پس از این فاجعه سناریو ی محو ایران وارد مراحل جدی خود خواهد شد.

ملتی که نتواند از خود محافظت کند نابود خواهد شد، همانگونه که آرتک ها نابود شدند، ملتی که حاضر نباشد هزار نفر کشته برای آزاد سازی خود بدهد صد البته محکوم است که چند میلیون قربانی برای زلزله ای بدهد که هنوز می توان از تلفات عظیم آن پرهیز کرد. جلوگیری از آن نیازمند است که **تغییراتی بنیادین در بافت ساختمانی شهر تهران** آغاز شود. هر روز و چه بسا هر ساعت که این تغییر به تاخیر افتد، قتل عام میلیونی تهرانی حتمی تر می شود.

برای این تغییر بنیادین نیاز به يك کار جدی در اقتصاد شهرسازیست که اجازه می دهد اقدام به تحکیم ساختمانهای آسیب پذیر، با هزینه ای اندک برای هر ساختمان و با استفاده از تکنیکهای نوین بنماییم. اما این امر با دولتی که ترجیح می دهد پولهای مردم را در حسابهای شخصی رهبرانش در ویلاها و قصرهای آنچنانی آقا زاده هایش و یادر برگزاری همایش های پرخرج برای «بررسی ابعاد شخصیتی علامه مجلسی» و با خرید یونیفورم های ویژه برای گارد ضد شورشش خرج کند، ممکن نیست. جلوگیری از وقوع زلزله در تهران و به طور کلی تر جلوگیری از نابودی ایران و ایرانی قبل از هر چیز نیازمند کنار زدن رژیم پلید حاکم در تمامیت خود است تا راه برای دگرگونیهای دیگر در زمینه شهرسازی، اقتصادی، اجتماعی و رفاهی باز شود. نخستین و مهمترین مانع موجود در ایران، رژیم حاکم است که باید برود. **نظام جمهوری اسلامی، سد تحول تاریخی ایران است** و تا زمانی که پابرجا باشد جز انحطاط، جز فقر، جز فحشاء، جز اعتیاد، جز غارتگری و جز تحقیر تاریخی این میهن، هیچ چیز رو به رشد نخواهد گذاشت.

رژیم درمانده ی کنونی با يك قیام گسترده ی میلیونی از هم فرو خواهد پاشید. این قیام در صورتی که در ابعاد وسیع و میلیونی صورت گیرد می تواند **بدون هیچ تلفاتی** رژیم را از قدرت به زیر کشد، اما در بدترین حالت نیز، در صورت حضور وسیع مردم، سبب خواهد شد که با تلفاتی اندک، 70 میلیون ایرانی نجات یابند. بدیهی است هیچ مامور مسلحی که به حیات خود علاقمند است به روی يك جمعیت میلیونی اسلحه نخواهد کشید و به همین خاطر، تعویض رژیم، تنها به شرط **حضور وسیع مردم**، بدون کمترین تلفاتی انجام خواهد پذیرفت.

به گزارش تلویزیون شبکه يك فرانسه شب گذشته در بخشی از ژاپن زلزله ای با شدت 6 ریشتر روی داد که «بدون خسارات و یا تلفات» بود. پس این گناه طبیعت نیست. تنها در جریان زلزله در شهر کوچک بم حداقل 50 هزار نفر از ایرانیان قربانی جنایتکاری يك رژیم بی مسوئلیت و ضد مردمی شدند. آیا اگر قرار به دادن چند ده، یا چند صد نفر، کشته برای آزاد ساختن ایران و میلیونها ایرانی باشد تلفات ما به مراتب از این کمتر نخواهد بود؟ آیا دادن هزار کشته عاقلانه تر از يك یا چند میلیون کشته در زلزله تهران نیست؟ قبول چنین فداکاری کار سختی نیست اگر بیاندیشیم که در نتیجه ی آن، مردم ستم کشیده و شریف ایران می توانند آزاد و با حفظ کرامت انسانی خود در امنیت و رفاه زندگی کنند.

\*\*